

متن پرسش

عرض سلام خدمت استاد عزیز: مطلبی بسیار زیبا در وبلاگ "تو فقط لیلی باش" دیدم. حیفم آمد خوانندگان سایت شما بی نصیب بمانند. اگر صلاح دانستید آن را منتشر و نظرتان را هم در مورد آن بیان فرمایید. التماس دعا دارم. آدرس مطلب: <http://womanart.blogfa.com/post/۵۱> آدرس تکمیل این مطلب: <http://womanart.blogfa.com/post/۵۲> ماموریت زیبایی من ... امروز که اومدم و اون دوتا نظر دیشب رو دیدم، هم خنده ام گرفت و هم دلم به حال چنین آدمهایی سوخت ... متاسفانه توی کامنتهای خصوصی خیلی از این دست افاضات هست که من دیگه نخونده دلیلتشون میکنم ... اما خیلیها هستند که حقیقتاً نمی تونند درک کنند که من چرا با توجه به تحصیلکرده بودنم قبول کرده ام که با افتخار، تمام وقتم رو برای خونه و زندگیم بذارم. به این یکی توجه کنید: " ... از سبک نوشتن و اداره وبلاگت معلومه آدم خلاق هستی. از اینهمه تسلطت به آیات و احادیث و استفاده بجا و مناسب ازشون هم معلومه هوش و حافظت از حد نرمال بالاتره ... مومن و محببه هم هستی و توی این نظام خرت میره ... مدرک دانشگاه تهران رو هم داری که همه جا روی دست میبرنش! ... هر جور حساب کنی برای آدمی مثل تو کار پیدا کردن مثل آب خوردنه. من نمیتونم بفهمم چرا خودت رو اسیر خونه کرده ای؟ ... من اگه جای تو بودم پادشاهی میکردم برای خودم، همسررداری سیخی چنده؟! ... اون مال زنهای دوره قجره که مجبور بودن نونشونو از دست شوهرشون بگیرن. نه مال زن قرن ۲۱ که خودش یه پا مرده! ... به خدا من مزاحم نیستم. فقط دوست دارم بدونم چرا این کار رو میکنی؟ اگه دلیلت قانع کننده باشه قول میدم کارم رو ول کنم و بچسبم به خونه و زندگیم و همسرداریم ... فقط خواهش میکنم جوابم رو بده ... شاید این سوال خیلیها باشه و تو بتونی بهشون کمک کنی ... " فکر میکنم حالا وقتشه که دلیل اصلی توی خونه موندنم رو بگم. شاید به درد کسانی که حقیقتاً دنبال حقیقتند بخوره و مثل من تکلیفشون رو روشن کنه: دیگه فکر کنم همه تون بدونید که من هم تا چند ماه قبل علیرغم توی خونه بودن، به این کار اعتقادی نداشتم و صرفاً به خاطر اینکه همسرجان دوست نداشتم بیرون کار کنم، سر کار نمیرفتم. اما این که دقیقاً چی شد که نظرم عوض شد و این نگاه جهادی رو به ماجرا پیدا کردم رو تا حالا براتون نگفته بودم ... اواخر دی ماه بود. در ادامه تحقیقات برای کتابم، رسیدم به جنگ احد ... فکر کنم همه تون بدونید که جنگ احد تنها غزوه در صدر اسلام هست که مسلمانها توش شکست خوردند. اونهم یک شکست خیییلی فجیع! ... اما عجیب اینجاست که مسلمانها اولش با وجود تمام سختیها و کم بودن نیرو و تجهیزاتشون، بر مشرکین پیروز شدند. و درست وقتی پیروزشون حتمی بود و مشرکین داشتند فرار میکردند و وقت تقسیم

غنایم بود، ضربه نابود کننده به اونها وارد شد. میدونین از کجا؟ پشت میدان جنگ یه تپه بود به نام تپه احد. این تپه موقعیت استراتژیکی داشت و دست هرکس می افتاد میتونست به میدان جنگ مسلط بشه. اول اون تپه دست مسلمانها بود. پیامبر با درایت آسمانیشون این نکته رو فهمیدند و ۵۰ نفر از نیروهای زبده رو مامور مراقبت از این تپه کردند و گفتند: شما باید همینجا بمونید و از این تپه مراقبت کنید. جهاد شما در میدان نبرد نیست، بلکه اینه که هر طور شده نذارید این تپه به دست دشمن بیفته. برای همین هر اتفاقی که برای ما افتاد، چه پیروز بشیم و چه شکست بخوریم و حتی اگه همه مون کشته بشیم، شما باید از جاتون تکون نخورید و این تپه رو حفظ کنید. فهمیدید؟ همه گفتن: بعهعله یا رسول الله. شما از ما جون بخواین! برین خیالتون راحت باشه که ما همینجا هستیم و مثل تخم چشممون از این تپه مراقبت میکنیم! ... اما افسوس که این فقط در حد حرف بود. وقتی مسلمانها پیروز شدند و مشرکین فرار کردند، وقت تقسیم غنایم شد. اونها از دور میدیدند که همه داشتن تند و تند سهمشون رو از غنائم برمیداشتند و سر اینها بی کلاه مونده بود ... و این شد که دهنها آب افتاد و زمزمه ها شروع شد: _ این دیگه چه جور جهادیه که ما باید اینجا وایسیم و بقیه برن وسط میدون و حالش رو ببرن؟ ... پس سهم ما چی میشه؟ مگه ما مسلمون نیستیم؟ ... حتی شاید بعضیها گفتن: بریم بابا، کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من! (؛) ... و این شد که بیشترشون ول کردن و رفتن دنبال مال دنیا و فقط فرمانده شون موند با چند نفر معدود که گفتن: پیامبر اینجا رو به ما سپردن. پس از اینجا تکون نمیخوریم، تا وقتیکه خودشون بیان و بگن دیگه کافیه! اینجا بود که یکی از فرماندهان مشرکین به نام خالد بن ولید - که از همون اول از دور حواسش به این تپه بود - از فرصت استفاده کرد و با نیروهایش حمله کرد و اون چند نفری که مونده بودند رو به شهادت رسوند و تپه رو تصرف کرد. و بعد اون سپاه تازه نفس از پشت سر به مسلمانهای از همه جا بیخبر که داشتند بغل بغل غنیمت جمع میکردند، حمله کردند ... و این شد سرآغاز شکست تاریخی مسلمانها و شهادت حضرت حمزه ... و تا یک قدمی شهادت پیش رفتن پیامبر مهربانیها، طوری که دندان مبارکشون شکست ... و بیش از ۹۰ زخم برداشتن حضرت امیر و کلی ماجرای دلخراش دیگه. همه ش به خاطر اینکه چند نفر فکر کردند عقلشون بهتر از پیامبری میرسه، که با آسمانها در ارتباطه و از حقیقت هر چیز آگاهه ... پیامبری که خداوند به صراحت در وصفشون گفته: و ما ینطق عن الهوی . ان هو الا وحی یوحی و او هیچ سخنی را از روی میل و سلیقه خودش نمیگوید، و تمام سخنانش وحی الهیست که بر قلبش الهام میگردد ... چند لحظه چشمهام رو بستم و در دلم گفتم: عجب آدمای پستی بودن! آخه مگه ممکنه آدم از زبون پیامبرش بشنوه که شما جهادت اینه که همینجا بایستی و هر اتفاقی افتاد از جات جم نخوری، بعد به همین سادگی مطابق نظر خودش عمل بکنه، و د برو که رفتی؟! تا چند روز ذهنم درگیر این ماجرا بود و هرچی بد و بیراه بلد بودم از ورای تاریخ نثارشون میکردم و خیالم راحت بود که اگه من جای اونها بودم جزو همونهایی میشدم که موندن و به جهادشون وفادار موندن. در همین خیال خوش بودم که یک روز وقتی داشتم به خودم و زندگیم فکر

میکردم، ناگهان همه چیز مثل تکه های پازل سر جای خودش قرار گرفت و تمام هارت و پورتهام رو باطل کرد. چی؟ یه جمله خیبیلی معروف که هرکدوممون هزار بار شنیدیمش : اینکه یادم اومد که پیامبر به من بعنوان یک زن مسلمان فرموده اند: " جهاد المرء حسن التبعل " جهاد زن خوب همسرداری کردن است ... یعنی گفتن: ای خانم رضوان! شما از طرف من مامور این بخش از دنیای اسلامی. تپه احد شما این خونه و زندگی شماست و این همسرجان که باید به بهترین نحو براش همسری کنی ... تپه احد شما قلب همسرته که باید مراقب باشی همیشه فقط و فقط در تصرف عشق الهیش به تو باشه و کاری کنی که هیچ جا و هیچ کس رو به بودن توی این خونه و در کنار تو ترجیح نده ... سرت رو بالا بگیر و با افتخار برای انجام این ماموریت مهم تلاش کن. چون اگه موفق بشی، این خونه به یک دژ نفوذ ناپذیر تبدیل میشه که من دیگه خیالم راحتت که دشمن از طریق آدمهای این خونه، کاری از پیش نمی بره ... و حالا من با تمام هوشم، با تمام خلاقیتم، با مدرک دانشگاه تهرانم و با هر نعمتی که خدا بهم داده، ایستاده ام و با افتخار از تپه احد زیبایی که پیامبرم به من سپرده اند، مراقبت میکنم ... و افتخار میکنم که تمام تمرکز و توانم رو در خدمت اجرای ماموریتی گذاشته ام که از لبان مبارکشون خطاب به شخص من صادر شده ... و عاجزانه از خدا میخوام که اونقدر دنیا دوست نباشم، که به طمع جمع مال و عنوان و مدارج بالای علمی محل ماموریتم رو ترک کنم ... **** حقیقت اینه که اگه افق دیدمون رو یک کم بالاتر بیایم، می بینیم که هرکدوم از خانه های دنیای اسلام یک تپه احده، و یک موقعیت استراتژیک. که اگه درست حفظ بشه و دشمن نتونه بهش نفوذ کنه شکست دادن اسلام محاله. چون توی اون خونه انسانهای متعادل و از همه لحاظ تامین شده ای بار میان که دیگه نقطه ضعفی ندارند که دشمن بتونه با کمک اون کارش رو پیش بیره ... و در فضای شاد و آرامش بخش اون خونه ها، بچه های نرمال و به دور از عقده های روانی بار میان که به نوبه خودشون آینده اسلام رو تضمین میکنند ... و مراقبت از این نقاط استراتژیک به عهده موجود توانائی به نام زن، که خدا از قبل تمام سلاحهایی که برای این عملیات مهم نیاز داره رو در وجودش جاسازی کرده : توانایی محبت، توانایی دلبری از مرد، توانایی مدیریت هم زمان چند کار، توانایی گذشت و بخشیدن، هوش زنانه برای حس کردن انواع خطرهایی که ممکنه امنیت این مکان رو تهدید کنه ... اما الان توی جامعه چی میبینیم؟ من اصلاً به اون قشر از خانومها که اصلاً مقوله ای به نام دین برایشون محلی از اعراب نداره کاری ندارم. اونها کلاً تفکراتشون و ارزشهاشون رو از جای دیگه ای میگیرن و مسلماً فرمایش پیامبر برایشون ارزشی نداره ... مخاطب من خیل خانمهای به ظاهر مسلمان و محبته ای هستند که به طمع جمع غنیمت □ بخونید کسب درآمد و موقعیت شغلی و حتی خدمت به اسلام و مسلمین و نشان دادن نقش اجتماعی زن مسلمان □ تپه احدشون رو رها کرده اند و اون رو دودستی تقدیم دشمن کرده اند. و بعد مینالن که چرا همسرمون همه ش پای ماهواره ست، چرا سر و گوشش میجنبه؟، چرا بچه هام با ایمان نیستن و همه ش سرشون رو با چت و دوستیهای گناه آلود گرم میکنن، چرا در زندگیمون آرامش نیست؟، چرا هر چی میدوم به اونچه که میخوام نمیرسم؟ ... چرا ...

چرا ... چرا ... (اون خانوم قدسی توی سریال میوه ممنوعه که یادتون هست.) خوب دوست عزیز، وقتی شما به همین سادگی حرف پیامبرت رو □ که اونهمه ادعا داری که دوستش داری و داری به دینش عمل میکنی - هر روز صبح زیر پات له میکنی و میری سر کار، توقع داری چه برکتی توی زندگیت جاری بشه؟ ... خودت که به آدم عادی هستی تحمل داری کسی به چیزی که ازش خواسته ای اینطور بی توجهی کنه؟ خداوند می فرماید: بل الانسان علی نفسه بصیره. ولو القی معاذیره ... بلکه انسان خودش بهتر از هر کس دیگر از اعماق وجود خود آگاه است. حتی اگر به ظاهر برای توجیه خود عذر و بهانه هایی بیاورد ... من نمیخوام حکم کلی صادر کنم و بگم هیچ زنی نباید فعالیت خارج از خونه داشته باشه ... اصلاً خودم رو در این حد نمیدونم ... فقط این رو میدونم که هرکس خودش بهتر از همه به نفس خودش اشراف داره و میدونه که چند مرده حلاجیه. اگه کسی می بینه بین خودش و خدای خودش سربلنده که کار کردنش در بیرون خونه هیییییییچ لطمه ای به جهاد مقدسش وارد نمیکنه، خوش به سعادتش. بره و از هر دوتاش لذت ببره ... اما من خودم دیدم نمیتونم همزمان هم به کار بیرونم برسم و هم ماموریتی که پیامبرم به عهده گذاشتند رو ، اونطور که شان مطلب هست، درست انجام بدم. برای همین با افتخار، بجای اینکه برم دنبال جمع غنیمت دنیا، تمام هم و غم رو روی اجرای امر وجود نازنینی گذاشته ام که نور اصلی خلقته ... بله من همه کار میکنم تا بهشون نشون بدم پیامشون رو از ورای ۱۴ قرن شنیده ام و دارم بهش عمل میکنم ... دیگران هم هر طور خودشون تشخیص میدن درستته عمل کنند ... وعده ما کنار حوض کوثر ... این دنیا با تمام سختیهایش دیر یا زود تموم میشه ... اما من در میان تمام کارها و تلاشهام امیدم به اینه که در اون روز هولناک که هیچکس از خشم خدا در امان نیست، اون پیامبر مهربانیها با محبت به من خواهند نگرست، و به من خواهند گفت: آفرین دخترم! ماموریتت رو به نحو احسن انجام دادی. من از شما راضیم و بنابراین خدا هم از شما راضیست. حالا نوبت من هست که به قولم عمل کنم. بفرما و از هر دری که دوست داری به بهشت وارد شو! *... اونوقت من با شادی تمام باب الشهدا رو انتخاب خواهم کرد، و به ملائکه ای که من رو به سمت بهشت میبرند، چشمکی خواهم زد و خواهم گفت: ! Mission completed * پیامبر (ص) فرموده اند: اگر زن نماز پنج وقت را به درستی بخواند، و ماه رمضان روزه بگیرد، و عفت و پاکدامنی را رعایت کند، و از شوهرش اطاعت نماید، و ولایت علی بن ابیطالب را در دل داشته باشد، در روز قیامت به او گفته می شود: از هر کدام از دروازه های بهشت که می خواهی، وارد شو! و در جای دیگر فرموده اند: هر زنی که هفت روز خدمت شوهرش را انجام بدهد خداوند هفت در از درهای آتش را بر او می بندد و درهای هشت گانه بهشت را بر او می گشاید که از هر در بخواهد وارد شود ...

===== و اما تکمیل مطلب بالا اول

ازهمه میخوام تشکر کنم از دوستانی که بهم لطف کردند و متن رو با دقت خونند و درنتیجه مطلبی که من تلاش میکردم برسونم رو گرفتند، و متوجه شدند که من در هیچ جای حرفم نه به کسی توهین کردم و نه برای کسی تکلیف معین کردم. من فقط حس و برداشت خودم رو راجع به این ماجرا گفتم و

حتی اگه دقت کنید گفتم این یک مسئله کاملاً شخصی بین و زن و خدای خودش که باید خودش کلاهش رو قاضی کنه و ببینه بیرون کار کردنش به وظیفه مهمش لطمه میزنه، یا نه ... حتی گفتم اگه حقیقتاً اینقدر توانمنده، خوش به حالش، بره و هر دوتاش رو در کنار هم داشته باشه ... و من رو هم دعا کنه که بتونم تا این حد توانمند باشم، تا لااقل هر بار که میرم خونه مامانم اینها از هر طرف افسوس و حسرت نثارم نشه که طفلک رضوان توی خونه موند و حروم شد! چون دیدم یک سری سوالها مدام داره تکرار میشه، بهتر دیدم موردی جواب ندم و یه پست کلی بذارم تا هم مطلب دیروز تکمیل بشه و هم جواب دوستان رو داده باشم. اما اول از همه ما باید تکلیفمون رو با خودمون و اعتقاداتمون روشن کنیم. شتر گاو پلنگ که نمیشه! اگه حقیقتاً این دین رو به جامع الاطراف بودن قبول داریم، باید بگردیم و از درونش جواب سوالهامون رو بیرون بکشیم. اگه اهل بیت رو به الگو بودن قبول داریم، باید رفتارهاشون رو زیر ذره بین ببریم و تحلیل کنیم تا مسیرمون رو پیدا کنیم ... نه که از همون اول یه چیزی توی ذهنمون درست کنیم و بعد بخوایم توجیه اسلامی هم براش پیدا کنیم ... و اینکه فرض من بر اینه که مخاطبین اینجا لااقل با اصل دین و نگاهش به زن مشکلی ندارند. وگرنه اینهمه سایت و وبلاگ فمینیستی و طرفدار زنان فعال در جامعه توی دنیای سایبر هست. مینون برن از اونها استفاده کنند تا از نوشته های من ناراحت نشن. خواهش میکنم خوب به این آیات دقت کنید. این آیات برای دکور توی کتابی که قراره تا آخر دنیا جواب سوالات انسانها (که روز به روز باهوشتر هم میشن) رو بده، قرار داده نشده. من فکرمیکنم جواب همه مشکلات و سوالات دوستان در این آیه های نورانی نهفته است: آیات ۲۱ تا ۲۴ سوره مبارکه لقمان ... ۴ آیه پشت سر هم که قاطعانه تکلیفمون رو درباره خیلی چیزها معلوم میکنه: **وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا. أُولَؤْكَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ** . وقتی به آنها گفته میشود از آنچه خدا فرو فرستاده پیروی کنید، میگویند ما هم آنچه پدرانمان انجام میدادند را انجام میدهیم ... اما به این فکر نمی کنند که شاید شیطان دارد به واسطه راه و روش پدرانشان آنها را به سوی آتشی شعله ور هدایت می کند. این آیه به صراحت ما میگویم وقتی دستور صریحی از دین بهمون میرسه، دیگه باید تمام پیش ذهنهامون رو نسبت به اون موضوع دور بریزیم و سراپا گوش باشیم و ببینیم نظر خدا و رسولش در اون مورد چیه. اینکه برای یه عده از دوستان قضیه کار نکردن خانمها در بیرون منزل اینقدر ثقیل به نظر میاد، یه بخش مهمیش همین ما وجدنا علیه آبائنا ست ... اینکه می بینن از یکی دو نسل قبل اکثر زنها سر کار میرن. و با اینکه همه مدعی هستن که دارن همزمان برای خونه و زندگیشون هم چیزی کم نمیذارن، ولی فقط یه عده معدودی در این کار حقیقتاً موفق بوده اند. (این عده معدود که میگم رو هم من خودم تا حالا به چشم خودم ندیده ام ، اما خوب انصاف حکم میکنه یه درصدی هم برای اونطرف قضیه قائل بشم و بگم، احتمالاً چنین خانمهای توانایی وجود دارن، ولی من توفیق زیارتشون رو پیدا نکرده ام.) حالا دیگه توی جامعه ما کار کردن زن فی نفسه یه ارزش اجتماعی به حساب میاد و هر دختری آرزوشه که بره دانشگاه و تا درسش تموم شد، بره سر کار و استقلال پیدا

کنه. خیلی از دوستان مطرح کردند که توی این وانفسا کار کردن زن میتونه به اقتصاد خانواده کمک کنه. اما آیا اون اول که خانمها رو به زور از خونه ها بیرون کشیدند و فرستادند سرکار، به خاطر این بود که کمک خرج مرد در امور اقتصادی باشند، یا اینکه عده ای میخواستند به این وسیله پیوندهای خانوادگی گسسته بشه و بتون هدفهای استعماری رو در جامعه راحتتر پیاده کنند؟ (سریال کلاه پهلوی رو که ببینید) و ایا اون دختر دبیرستانی امروز، وقتی داره آینده خودش رو تجسم میکنه، به این فکر میکنه که من میرم دانشگاه تا اگه همسر آینده م در مضیقه مالی بود، دکتر و مهندس و وکیل و ... بشم، یا اصلاً هویت خودش رو اینطوری تعریف میکنه ؟ ... خدا وکیلی جواب بدید. من خودم اولیش هستم که اقرار میکنم نه! مادرم و خاله هام همگی شاغل بودن، عمه م شاغله، خواهر بزرگم مهندس و اونقدر موفق که وقتی برای مهاجرت به کانادا اقدام کرد خیلی از تشریفات رو براش تخفیف دادن و روی دست بردنش ... یادمه یه روز که خونه مادربزرگم یه مجلس زنونه بود و همه ما دخترخاله ها داشتیم توی آشپزخانه کمک میگردیم و از مهمونها پذیرایی میکردیم، مادر بزرگم با افتخار به یکی از مهمونها میگفتن: این غذاها خوردن داره! اونایی که دارن اینجا توی آشپزخونه کار میکنن همه شون دکتر و مهندس! ... و اینکه از بچگی توی گوشم خونده اند که زن باید دستش توی جیب خودش باشه و زیر بار مرد نره ... خوب معلومه که من با چنین پیشینه خانوادگی و اجتماعی، باید هم وقتی بهم بگن باید توی خونه بمونی و به ماموریت مهم همسرداریت برسی، یهو همه قصرهایی که توی ذهنم ساخته بودم ویران میشه ... معلومه که دل کندن از اون چیزهایی که آدم بهش خو کرده مشکله، دل کندن از منافع مشکله و از همه مهمتر دل کندن از روش آبا و اجدادی مشکله ... مگه همه آدمهایی که در مقابل پیامبران می ایستادند یکی از دلایلشون این نبود که میگفتن: ما نمیتونیم از ما وجدنا علیه آباءنا دل بکنیم ؟ اما باید به این هم فکر کنم که شاید اون پیشینیان من با وجود همه خوبیها و مهربونیهاشون، در این مورد دارند اشتباه میکنند و ناخواسته من رو به دام شیطان می اندازند. حقیقت اینه این مرحله رو باید گذروند ... آدم باید یکبار در زندگیش سر این دوراهی بایسته و انتخاب کنه. یا راهی که خدا بهش گفته رو در پیش بگیره و یا به همون راهی که پیشینیانش رفته اند بره و خوش باشه ... توی آیات بعد خداوند سرانجام هر کدوم از این راهها رو برامون روشن میکنه تا با چشم باز تصمیم بگیریم : راه اول : وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ هرکس با تمام وجود خود را تسلیم امر خدا کند، و نیکوکار باشد به دست آویز محکمی چنگ زده است و عاقبت همه چیز به سوی خداست ... خداوند میفرماید: ان الدین عند الله الاسلام، یعنی تنها دینی که خداوند اون رو از انسان می پذیره اسلامه ... اسلام یعنی چی؟ یعنی تسلیم بودن. یعنی "من میگم" و "من اینطور فکر میکنم" و "به نظر من اونطور درست تره" و "مامانم اینطور دوست دارن" و "بابام اونطور دوست ندارن" و این حرفها رو بذار کنار! ... در مقابل پیامبری که از طرف خدا اومده تا هدایتت کنه خاضعانه زانو بزنی و وجودت رو آماده کن تا هر چیزی که میگه رو بپذیری و بهش عمل کنی. اگر کسی طالب هدایته باید قلبش رو آماده کنه تا با شرح صدر اسلام رو بپذیره، چون

خدا خودش میدونه که اسلام با خیلی از راحت طلبیها و خود خواهیهای ما جور درنمیاد. پذیرش اسلام کار سختیه. اگه آسون بود اون اشراف قریش، اونهمه سال ، با تمام قوا در مقابل کسی که خودشون بهش لقب امین داده بودند و شک نداشتند که داره راست میگه، نمی ایستادند. و حالا اگه کسی محکم ایستاد و گفت: سمعنا و اطعنا . خدایا هرچی شما بگید. من تسلیم امر شمام ... و این ادعا رو به مرحله عمل درآورد و همون کارهایی رو کرد که میدونه خدا دوست داره، تازه اول خوشیهاشه. چون دستش رو در دست صاحب حقیقی عالم امکان گذاشته و پشتش چنان محکمه که محاله ذره ای ضرر کنه. یعنی ای خانم محترم. اگه تو به تمام اون موانع پشت پا زدی و خالصانه راهی که خدا دوست داره رو انتخاب کردی، و تمام تلاشت رو در اون مسیر به کار بردی شاید ظاهراً به نظر بیاد ضرر کردی، اما خداوند چنان حلاوت و شیرینی به زندگیته میده که اون رو با هزارتا از این دلخوشیهای ظاهری عوض نمیکنی ... و از اون بهتر وقتیه که بعد عمری زیبا زندگی کردن به سوی خدا برمیگردی و تازه اول زیباییهاست ... تذکر : توجه به اون قید " و هو محسن" بسیار مهمه. یعنی باید در اون کار نیکی که خدا دوست داره و ازمون خواسته، از تمام وجودمون مایه بذاریم ... مثلاً همسرداری فقط به این نیست ما سر کار نریم و توی خونه بمونیم. بلکه باید تمام تلاشمون و خلاقیتمون رو به کار بگیریم تا اون رو به نحو احسن و به بهترین صورت انجام بدیم. وگرنه همونطور که دوستان گفتند خیلی خانومها توی خونه هستن، اما همسرداریشون زیر صفره ... یه چیزی مثل اون موقعیایی که من به اجبار توی خونه بودم. اما اگه با تمام این حرفها کسی تصمیم گرفت به همون راه و روش مادر و خواهر و اونچه جبر جامعه هست عمل کنه، ملالی نیست! راه دوم منتظر اوست : راه دوم : وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِنَّنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ نَمْتَعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضَّرُهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ای پیامبر! اگر کسی با وجود تمام این آیات الهی، باز هم راه کفر را انتخاب کرد، خودت را ناراحت نکن! ... او بالاخره به سوی ما باز میگردد و روزی از حقیقت زشت عملش آگاه خواهد شد . و خداوند به آنچه در اعماق دلهاست آگاه است. ممکن است چند روزی در این دنیا به او فرصت دهیم تا از نعمتهای آن بهره مند شود، اما سپس او را با اجبار به سوی عذابی شدید خواهیم کشید. دیگه فکر نکنم نیاز به توضیح زیادی باشه و آیه خودش به قدر کافی گویاست. ربطش به موضوع مورد بحث ما این میشه که اگه یه خانومی تصمیم گرفت راه و روش پیشینیان و جامعه ش رو در پیش بگیره و حرف خدا رو پشت گوش انداخت، ممکنه چند روزی توی این دنیا خوش باشه، ولی آینده سختی در انتظارش هست ... دیگه هر کسی میدونه و خدای خودش، که علیم بذات الصدور هست و همیشه با عذر و بهانه گمراهش کرد ... در انتها دوست دارم یک بار دیگه تاکید کنم که من به هیچ وجه نمیگم زن باید بره سر کار، یا نباید بره ... بلکه میگم اون کسی که خالق زن هست و به ابعاد و تواناییهای وجودیش از هر کسی بیشتر آگاهه، و تمام این استعدادهایی که ما ادعا داریم در وجودمون هست رو خودش بهمون هدیه داده، بوسیله پیامبر نازنینش به ما خانمها دستور داده که : جهاد زن خوب همسرداری کردن است ... حالا دیگه خودمون میدونیم و خدای خودمون و این که چطوری داریم به این دستور عمل

میکنیم. همین! *** چندتا مطلب دیگه هم بود که میخواستم در پاسخ چندتا از کامنتهای بنیادی بدم، اما الان دیگه فرصت ندارم. فکر کنم مطلب هم خیلی طولانی میشه ... پس باشه برای فردا. ***

نمیدونم چطوری بگم که من چقدر عاشق کامنتدونی هیئتی اینجا هستم. یعنی لذت میبرم از کامنتهایی که شماها خطاب به همدیگه میدین و همدیگه رو راهنمایی میکنین ... یه جورابی تجسم " تعاونوا علی البر و التقوی " هست برام . *** گفته بودم که این دفعه از مهتاب چندتا نکته اصولی خانه داری یاد گرفتم. از دیروز همه خونه رو به هم ریختم و دارم یک سری تغییرات ساختاری مهتابانه میدم تا هم دسترسی به وسایل راحتتر باشه و هم خونه دیرتر به هم بریزه. برای همین نرسیدم پیام اینجا سر بزنم و به چندتا کامنتی که نیاز به جواب داشتن جواب بدم ... از اون دوستان نازنینم عذر میخوام و سعی میکنم در اولین فرصت پیام و جوابشون رو بدم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: با توجه به این که هر نوع فعالیت در اجتماع برای خانمها بی ارزش نیست، ولی مقاله‌ی ارزشمندی است از آن جهت که حساسیت حفظ سنگر احد بیشتر از حفظ سنگر خانواده نیست. امیدوارم که کاربران محترم بتوانند استفاده کنند. موفق باشید